

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: Annie LACROIX-RIZ
برگردان از: مرمر کبیر برای لوموند دیپلماتیک
فرستنده: فرید پرواز
۱۴ جون ۲۰۱۴

نقش فراموش شده اتحاد شوروی در جنگ دوم

برای نجات بشریت

شصت سال پیش، ۵۷ درصد فرانسویان، اتحاد شوروی را برنده اصلی جنگ می پنداشتند. در سال ۲۰۰۴ تنها ۲۰٪ آنها بر این باور بودند. این فراموشی گام به گام نقش مسکو که توسط رسانه ها تشدید شده است، از جمله به دلیل بحث و جدل هائی می باشد که بر سر سیاست سنالین بین سالهای ۱۹۳۹ تا جون ۱۹۴۱ در گرفته است. تحقیقات اخیر تاریخ نگاران، جنبه های تازه ای از این دوران را روشن می سازد. قضاوت ما در مورد پیمان شوروی و المان هر چه باشد، چگونه می توان نادیده گرفت که روسها یک تنه بار بخش اعظم مقاومت را بر دوش کشیدند و سپس تنها در مقابل یورش و رماخت (ارتش المان) به مقابله پرداختند؟ مقاومتی که ۲۰ میلیون کشته بر جای گذاشت.

۲ سال پس از پیروزی ارتش سرخ بر نازیسم، مردم غرب در چارچوب «جنگ سرد»، این ارتش را «تهدیدی» علیه خود تلقی می کردند (۱). شش دهه بعد، تاریخ نگاری فرانسه که تحول امریکا زدگی خویش را به پایان رسانده است، اتحاد شوروی را، چه در رابطه با دوران پیمان شوروی و المان و چه در مورد «جنگ بزرگ میهنی» مورد لجن پراکنی علنی قرار می دهد. در کتاب های تاریخ مدارس فرانسه، نازیسم و کمونیسم هم ردیف قلمداد می شود و نظرات تاریخ شناسان اروپای شرقی قلب می شود (۲). اما تحقیقات بکر کنونی نتیجه گیری کاملاً متفاوتی در رابطه با نقش اتحاد شوروی در جنگ دوم جهانی ارائه می دهد.

مهم ترین اتهام علیه مسکو، پیمان شوروی و المان و به ویژه پیوست های سری آن می باشد که به تاریخ ۲۳ اگست ۱۹۳۹ به امضاء رسید. در پی این پیمان، در عمل، پیروزی چشمگیر و کوبنده المان توسط و رماخت در پولند، اشغال گالیسی شرقی (شرق پولند) و کشور های بالتیک توسط شوروی به وقوع پیوست (۳). آیا دلیل این اشغال از جانب شوروی توسعه طلبی بود، یا سیاستی «واقع بینانه»، و یا این امر در چارچوب یک استراتژی دفاعی انجام گرفت؟

تحقیقات اخیر تاریخ شناسان انگلیسی زبان، بر اساس تئوری های کارشناسان برجسته ای چون ب. لویس، نامیر و آلن جان پرسویل تیلر ویا روزنامه نگار آکساندر ورت، شرایطی که منجر به اتخاذ چنین تصمیمی از جانب اتحاد شوروی شد را ترسیم می کند. این اسناد نشان می دهد که چگونه فرانسه و انگلستان، به تشویق ایالات متحده، با پا فشاری بر سیاست «ملایمت پیشه کردن» خویش، به بیان دیگر تسلیم در مقابل دولت فاشیست المان، موجبات شکست برنامه «امنیت جمعی» شوروی برای حفاظت از کشور های مورد تهدید رایش، را فراهم کردند. این سیاست منجر به امضای

توافقنامه مونیخ در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ شد که بر اساس آن پاریس، لندن و رم به برلین اجازه دادند تا از همان فردای امضای توافقنامه، سودت ها (مناطق المانی زبان چکسلواکی، م) را به خود الحاق سازد .

مسکو در برابر ایش سوم که در شرق از « فراغ بال کامل » بر خوردار بود ، در این منطقه منزوی شده و برای آن که موقتاً در امان باشد، با برلین پیمان « عدم تجاوز » را به امضاء رساند.

به این ترتیب مأموریت هیأت فرانسوی - انگلیسی اعزام شده به مسکو از ۱۱ تا ۲۴ اگست، در جهت انصراف نظراتی که خواستار تشکیل جبهه مشترک با شوروی بودند، پس از الحاق « بوهم » و « مورادی » و نزدیک شدن « سلواکی » به مثابه کشور پیرامونی به المان، به پایان رسید. مسکو خواستار اتحاد خودبه خودی و دوجانبه سال ۱۹۱۴ بود که بر اساس آن می بایست پولند و رومانی ، یعنی کشورهای جزء قلمرو « کمر بند امنیتی » ضد بلشویکی ۱۹۱۹ با کشور های بالتیک که برای « روسیه اروپائی » (۴) حیاتی بودند، متحد می شدند .

دراکس، دریاسالار انگلستان و دومانک، ژنرال فرانسوی می خواستند بار همه چیز را به تنهایی بر دوش مسکو بگذارند. آنها به سادگی چنین می گفتند : « می بایست المان را با معاهده ای انگلیسی - فرانسوی - شوروی تهدید کرد ، به این ترتیب جنگ را تا پایان پائیز و زمستان به تأخیر می اندازیم ».

اما هنگامی که فرمانده کل ارتش سرخ، **کلمنت ورشلیف**، که فردی « صریح و دقیق » بود ، روز ۱۲ اگست بررسی مشخص « نقشه های عملیاتی علیه کشورهای متجاوز » را به فرماندهان ارتش انگلستان و فرانسه پیشنهاد کرد، آنها بر ناتوانی خویش اذعان کردند. پاریس و لندن تصمیم راسخ داشتند که هیچ کمکی به متحدین شرقی خود نکنند و بار را بر دوش اتحاد شوروی گذاشتند، اما در عین حال انجام وظیفه محول شده به او را برایش نا ممکن ساختند چرا که به ویژه ورشو و همچنین بخارست، هرگز به ارتش سرخ حق عبور ندادند. البته پاریس و لندن بدون نظر خواهی از پولند، از قول این کشور « تضمین » هائی ارائه دادند و ادعا کردند که به دلیل وتوی کلنل **ژوزف بک** (وزیر امور خارجه پولند، م) ، که هوادار المان بود، دست و پایشان بسته است (وتویی که خودشان پنهانی آن را تشویق هم می کردند). **ژوزف بک** همیشه این جمله از وصیتنامه **ژوزف پیلودسکی**، که قبل از او وزیر بود را شاهد می آورد : « ممکن است آزادیمان را با المان ها از دست بدهیم، اما با روس ها روحمان را می بازیم ».

زیرا پولند با کمک فرانسه گالیسی شرقی را از شوروی جدا کرده بود (۵) و از آنجا که بر طمع روز افزون المانها از سال ۱۹۳۴ به بعد چشم بسته بود، بیشتر از این واهمه داشت که ارتش سرخ بخواهد این منطقه را باز پس گیرد. به همین ترتیب، رومانی نیز در واهمه از دست دادن « بسارابی » بود که در سال ۱۹۱۸، باز هم با کمک فرانسه، از روسها گرفته بود. شوروی هیچ «تضمینی» هم از کشور های بالتیک که استقلالشان را در سال های **۱۹۱۹-۱۹۲۰** کسب کرده بودند و ادامه حیاتشان را در دایره نفوذ المان، مدیون وجود « کمر بند امنیتی » ضد کمونیستی می دانستند، نتوانست به دست آورد.

از ماه مارچ و به ویژه ماه می ۱۹۳۹ به بعد ، مسکو مورد «لطف» برلین قرار گرفت، چرا که المان بنا به تجربه ترجیح می داد تنها در یک جبهه بجنگد. برلین قول داد تا قبل از دست اندازی بر پولند به « حوزه نفوذ » شوروی در گالیسی شرقی و منطقه بالتیک و به سارابی ، احترام گذارد. مسکو تنها در آخرین لحظات این معامله را پذیرفت، نه با وسوسه به راه اندازی « انقلاب جهانی » یا با خیال « یورش به غرب » ، « Drang nach Western » (یورش به غربی که مبلغ المانی راست افراطی ، **ارنست نولت**، دائماً در بوق و کرنا می گذاشت) ، بلکه همانطور که **چارلز لیندسلی هالیناکس**، وزیر امور خارجه انگلستان ، روز ۶ می ۱۹۳۹ گفت : « به این دلیل که پاریس و لندن به لاس زدن با برلین ادامه می دادند و مسکو نمی خواست یکه و تنها وارد جنگ با المان شود ».

غرب در مقابل خبر پیمان شوروی و المان که « همچون بمبی بر فراز دنیا فرود آمد » (۶) ، چهره ای شگفت زده بر خود گرفت و خیانت شوروی را افشاء کرد. در واقع فرانسوی ها و انگلیسی هائی که در مسکو در مأموریت بودند از ۱۹۳۳ نقش مخرب ایفاء می کردند و شوروی که نتوانسته بود به پیمانی سه جانبه با فرانسه و انگلیس دست یابد، مجبور شد برای به دست آوردن وقت لازم، توافق با برلین را به جان بخرد تا بتواند بنیه اقتصادی و نظامی خود را برای ادامه جنگ تقویت نماید.

۱۲۹ اگست ۱۹۳۹، فرمانده لوگت، مشاور فرانسوی نیروی هوایی در مسکو (که بعداً به عنوان قهرمان گولبیست اسکادران نورماندی و نیمن معروف شد)، حسن نیت فرمانده ارتش شوروی، ورشیلف را تأیید کرد و از ستالین به مثابه «وارث الکساندر نوسکی و پتر اول» یاد کرد: « پیمان شوروی و المان با کنوانسیون های سری تکمیل شد، که خط فرضی در فاصله مرز شوروی معین می کرد که نیروهای المان حق نداشتند از آن عبور کنند و برای شوروی پوششی نظامی محسوب می شد». (۷)

روز اول سپتمبر ۱۹۳۹ المان به دلیل بی اعتبار شدن « تفاهم » اعلام جنگ عمومی کرد ، تفاهمی که در سپتمبر ۱۹۱۴ فرانسه را از گزند یورش حفظ کرده بود. میکانل کارلی ، مؤرخ ، سیاست « ملایمت پیشه کردن » فرانسه و انگلستان را که ناشی از « ترس از پیروزی شوروی علیه فاشیسم » می داند ، محکوم می کند، آنها می ترسیدند که نقش رهبری در جنگ با المان ، که برای اتحاد شوروی پیش بینی می شد ، گسترش یابد و باعث استقرار نظام شوروی در مجموعه کشور های درگیر گردد : در همه مراحل کلیدی بین سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۵ ، گرایش « ضد کمونیستی » نقشی تعیین کننده داشت و در واقع « دلیل مهم شروع جنگ دوم جهانی بود ». (۸)

۱۷ سپتمبر ، اتحاد شوروی که از پیشرفت نظامی المان در پولند نگران بود ، اعلام « بی طرفی » در جنگ کرد، اما به اشغال گالیسی شرقی ادامه داد و در ماه سپتمبر- اکتوبر خواستار « تضمین هائی » از طرف کشور های بالتیک شد. در رابطه با این کشور ها ، لندن « اشغال بزرگ شده » آنها توسط المان را از سر تسلیم پذیرفت (۹) ، اما انگلیس از آن پس همانقدر نگران پیشرفت رایش بود که نگران « پیش روی های روسها در اروپا ». شوروی از هلسینکی، متحد جدید برلین تقاضا کرد تا در مقابل پرداخت مبالغ لازم، به باز تعریف مرز ها بپردازد ، در برابر رد این درخواست، شوروی با فنلاند وارد جنگ شد و با مقاومتی جدی مواجه گردید. تبلیغات غرب، با فنلاند، قربانی کوچکی که شجاعتش قابل تحسین بود، ابراز همدردی کرد.

بنا به نظر تاریخ نگار ژان باپتیست درزول، ژنرال فرانسوی ویگانده و رئیس جمهور دالادیه، سناریوی « رویا » و سپس « توهم » را طرح ریختند، برنامه چنین بود : جنگ علیه شوروی در شمال و سپس در قفقاز. اما لندن از توافق میان فنلاند و شوروی در ۱۲ مارچ ۱۹۴۰ برای پایان جنگ استقبال کرد و همچنین از پیشرفت نظامی ارتش سرخ به دنبال سقوط فرانسه خشنود گردید (نیمه ماه جون شوروی کشور های بالتیک و اواخر جون بسارابی شمالی - بوکوین را اشغال کرد). سپس ستافورد کریپس، تنها فرد طرفدار شوروی دستگاه اداری انگلستان به مسکو گسیل شد و از آن پس لندن پیشرفت شوروی در کشورهای بالتیک را بر پیشرفت المان ترجیح داد.

پس از دهه ها بحث و جدل، بالاخره امروز آرشیف های شوروی اعداد ۵۰۰۰ افسر پولندی، در اپریل ۱۹۴۰ به دستور مسکو را تأیید می کنند. اجساد این افراد توسط المانها در سال ۱۹۳۴ در کاتین (نزدیک سمولنسک) کشف شد. شوروی ها ضمن برخورد بی رحمانه با پولندی ها ، جان بیش از یک میلیون یهودی را در مناطق الحاقی نجات و سازماندهی انتقال آنها را در جون ۱۹۴۱ در اولویت قرار دادند (۱۰)

دوران اجرای مفاد پیمان شوروی و المان توسط ستالین، یعنی از ۲۳ اگست ۱۹۳۹ تا ۲۲ جون ۱۹۴۱، موضوع بحث و جدل دیگری است. برخی کارشناسان تاریخ ، صدور مواد اولیه از شوروی به المان نازی و یا تغییر ستراتیژی تحمیل

شده به کمینترن و احزاب کمونیست از تابستان ۱۹۴۰، مبنی بر «افشای جنگ امپریالیستی»، و غیره را برجسته می کنند. اما تاریخ نگاران دیگری که در بالا به آنها اشاره شد، چنین نظراتی را بی اهمیت دانسته و یا حتی رد می کنند (۱۱). یاد آور شویم که ایالات متحده حتی پس از اعلام جنگ علیه هیتلر در دسامبر ۱۹۴۱ و فرانسه که از سپتامبر ۱۹۳۹ رسماً از طرفین درگیر در جنگ بودند، همواره به رایش محموله های سنگین صنعتی صادر می کردند (۱۲).

روابط شوروی و المان که از جون ۱۹۴۰ در حالت بحرانی به سر می برد، در نومبر همان سال به سوی گسسته شدن گرائید. «بین سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱، شوروی تسلیحات زمینی و هوایی خود را گسترش داد و ۱۰۰ تا ۳۰۰ گردان (یعنی ۲ تا ۵ میلیون نفر) را در مرز های غربی خود مستقر ساخت (۱۳). روز ۲۲ جون ۱۹۴۱، رایش پس از گرد آوری نیرو در رومانی به شوروی اعلام حمله کرد. نیکلا ورت، (کارشناس تاریخ، م) از «فروپاشی نظامی ۱۹۴۱» سخن می راند که به زعم او در بین سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ «حرکت عظیم جامعه و نظام» را به همراه داشت.

روز ۱۶ جولای ۱۹۴۱، جنرال دواین ضمن اعلام خبر مرگ «بلیتز کریگ» (جنگ برق آسا، در نخستین مرحله جنگ، المان به سرعت هدف های اروپائی خود را فتح می کرد و نام این جنگ های کوتاه و پیروز مندانه را جنگ برق آسا گذاشته بود، م) در ویشی به جنرال پتن گفت: «هر چند رایش سوم در روسیه به پیروزی های ستراتیژیکی دست یافته است، سیر قضایا آنطوری که رهبران المان در نظر داشتند به پیش نمی رود. آنها مقاومت سر سختانه سربازان روس، چنین شور خدشه ناپذیر مردمی، چریکهائی که در پشت جبهه ارتش را از پای در می آوردند، شکستهای تا این حد جدی و خلائی کامل برای اشغالگران که با مشکلات عظیم در تأمین مهمات، آذوقه و ایجاد ارتباط مواجه بودند (...). را حدس نمی زدند. بدون نگرانی از نان فردا، روس ها کشتزارهایشان را به آتش می کشند روستا ها را منهدم می کنند و تمام ابزارهای حمل و نقل را از بین می برند و مزرعه ها را ویران می سازند». (۱۴)

واتیکان، زبده ترین شبکه اطلاعاتی جهان، از اوایل سپتامبر ۱۹۴۱ به «مشکلات المان ها» پی برد و عاقبتی که برای آنها پیش بینی می شد را چنین حدس زد: «ستالین به همراه چرچیل و روزولت به سازماندهی صلح خواهد پرداخت»، به این ترتیب واتیکان «چرخش تعیین کننده وضعیت جنگ» را پیش از توقف «ورماخت» در مقابل دروازه های مسکو (یعنی آخر اکتوبر) و بسیاری قبل از نبرد ستالینگراد تشخیص داد. نظر مشاور نظامی فرانسه در مسکو، **اگوست آنتوان پالاس**، در سال ۱۹۳۸ نیز که معتقد بود به دنبال پاکسازی های انجام شده در رده های عالی ارتش سرخ، بعد از محاکمه و اعدام مارشال **میکائیل توخاتچوسکی** در سال ۱۹۳۷، قدرت این ارتش روز به روز فزونی گرفته است، به هنگام حمله المان تائید شد. (۱۵)

او می نوشت که ارتش سرخ قدرت می گیرد و «میهن دوستی» بی سابقه ای در آن رشد می کند: جایگاه ارتش، تربیت نظامی و تبلیغات مؤثر به نظر **آنتوان پالاس**: «کشور رادر توانی بالا نگه می داشت و قهرمانی های سربازانش باعث افتخار آن بود (...). و اعتماد خدشه ناپذیری نسبت به قدرت دفاعی اش در آن ایجاد می کرد». **پالاس** از اگست ۱۹۳۸، شکست های جاپان در منازعات مرزی شوروی، چین و کوریا را مورد توجه قرار داده بود. کیفیت ارتش سرخ که چنین سر بلند از بوته آزمایش بیرون آمده بود، درس مهمی به حساب می آمد: علی رغم خشم هیتلر، جاپان، روز ۱۳ اپریل ۱۹۴۱، در مسکو پیمان «بی طرفی» را به امضاء رساند و به این ترتیب شوروی را از وحشت درگیر شدن در دو جبهه رها ساخت، از زمان حمله جاپان به مانچوری در سال ۱۹۳۱ و سپس به چین در سال ۱۹۳۷، شوروی همواره در واهمه حمله ای از جانب جاپان قرار داشت. پس از ماهها دور بودن از صحنه جنگ، به دنبال حمله ماشین عظیم جنگی نازی، ارتش سرخ، بالاخره، مجددا در شرایط امکان ضد حمله قرار می گرفت.

رایش در غرب به ویژه توسط ارتش فرانسه به عقب رانده شد، بین سالهای ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ در شرق، توسط ارتش سرخ شکست خورد. **ستالین** برای کمک به ارتش سرخ، از اگست - سپتامبر ۱۹۴۱ تقاضای گشایش «جبهه دوم» را

مطرح کرد (منظور از «جبهه دوم» ارسال گردان های متفقین به شوروی و یا ورود آنها به سواحل فرانسه بود). اما در مقابل این پیشنهاد، تنها با تعارفات نخست وزیر انگلستان ، **وینستون چرچیل** مواجه شد ، **فرانکلین روزولت**، رئیس جمهور امریکا نیز بلا فاصله با **چرچیل** هم نوائی کرد و از «قهرمانی نیروهای رزمنده شوروی» تجلیل نمود، وی همچنین از امکان پرداخت «وام» به شوروی صحبت کرد ، که می توانست پس از پایان جنگ پس داده شود. وامی که یک تاریخ نگار شوروی مبلغ آن را حدود ۵ میلیارد روبل یعنی تقریباً ۴٪ درآمد ملی سالهای ۱۹۴۱ - ۱۹۴۵ تخمین می زند. اما مخالفت با گشایش «جبهه دوم» و کنار گذاشتن شوروی از روابط میان متفقین (علی رغم حضور این کشور در کنفرانس تهران ، نومبر ۱۹۴۳)، همه در همان راستای نظریه لزوم وجود «کمر بند امنیتی» (ضد بلشویک) و «دست های باز در شرق» بود.

در پی شکست جنرال **فردریش ون پائو لوس** در ستالینگراد، روز ۲ فبروری ۱۹۴۳، موضوع تناسب قواء در اروپا مطرح شد و صلح آینده در دستور روز قرار گرفت. واشنگتن برای گردن نهادن به موازین نظامی در جهت حل و فصل منازعات، بر سرکردگی مالی خود تکیه می کرد. **فرانکلین روزولت** از مذاکره در باره «اهداف جنگ» که توسط **وینستون چرچیل** و **ژوزف ستالین** در ماه جولای ۱۹۴۱ مطرح شده بود ، سر باز زد (این طرح بازگشت به مرز های امپراتوری سابق که در سالهای **۱۹۳۹-۱۹۴۰** تعریف شده بود، را پیشنهاد می کرد). به نظر امریکا وجود «دایره نفوذ» شوروی دامنه تأثیر امریکا را محدود می کرد. **آرول هاریمن** ، متخصص امور مالی و سفیر امریکا در مسکو در سال ۱۹۴۴ معتقد بود که «پرداخت «کمک اقتصادی» به شوروی که در جنگ ویران شده است، مانع گسترش حوزه نفوذ (...) آن در اروپای شرقی و منطقه بالکان می شود».

اما نمی شد نبرد ستالینگراد که از جولای ۱۹۴۲ «دو ارتش با بیش از یک میلیون نفر سرباز را در مقابل هم قرار داد»، به حساب نیاورد. ارتش شوروی در این «نبرد سخت» پیروز شد، نبردی که اروپای اشغال شده، روز به روز آن را دنبال می کرد. «برای هر خانه، هر منبع آب، هر انبار و هر گوشه دیگر مخروب شده، (...) خشونت این درگیری از تمامی منازعات جنگ اول جهانی بیشتر بود». پیروزی در این نبرد، راه رسیدن به یک قدرت جهانی را برای شوروی هموار ساخت، همانطور که پیروزی در جنگ پولتا و (علیه سویدن) در سال ۱۷۰۹ روسیه را به قدرتی اروپائی ارتقاء داد.

گشایش واقعی «جبهه دوم» ، تا جون ۱۹۴۴ به تأخیر افتاد و به دلیل پیشرفت های ارتش سرخ، فراتراز مرز های شوروی در سال ۱۹۴۰، تقسیم جدید «حوزه نفوذ» مطرح شد. موقعیت برتر شوروی، به مثابه طرف تعیین کننده در مذاکرات ، در کنفرانس یالتا در فبروری ۱۹۴۵، به دلیل «دسیسه» های **ستالین** در استفاده از پولند «قربانی» ، در مقابل **چرچیل** ناتوان و **روزولت** در حال مرگ نبود، بلکه ناشی از موقعیت اتحاد شوروی در تناسب قوای نظامی جهانی بود.

تناسب قوای جهانی تغییر کرد و جنگ و گریز همراه با مذاکره بین «ورماخت» و ارتش انگلیس و امریکا آغاز شد ، در حالی که انتقال نیرو های المانی به شرق جریان یافت، آخر مارچ همان سال، «۲۶ گردان المانی حول جبهه های غرب گرد آمده (...) ، حال آن که ۱۷۰ گردان در جبهه های شرق بسیج شده بودند» (۱۶)، جبهه های شرقی که منازعات تا آخر در آن به شدت جریان داشت. در ماه مارچ-اپریل ۱۹۴۵، عملیات «غروب آفتاب» شدیداً به مسکو آسیب رساند : **آلن داولز**، متخصص مالی و فرمانده ستاد خدمات ستراتیژیک (پدر سازمان سیا)، در برن، با **کارل ولف** ، جنرال اس اس و رئیس فرماندهی **هیملر**، که مسؤول کشتار ۳۰۰ هزار یهودی و شکست ارتش **کسلرینگ** در ایتالیا بود ، به مذاکره نشست. از لحاظ سیاسی قابل پذیرش نبود که برلین به غربی ها واگذار شود. از ۲۵ اپریل تا ۳ می

۱۹۴۵، جنگ باز هم ۳۰۰ هزار کشته شوروی بر جای گذاشت، یعنی معادل کل کشته های آمریکا (۲۹۲ هزار نفر) و « کشته های صرفاً نظامی » جبهه های اروپا و جاپان بین دسامبر ۱۹۴۱ تا اگست ۱۹۴۵ (۱۷).

ژان ژاک بکر معتقد است : « صرف نظر از فضای وسیع تر و مخارج سر سام آور شیوه های نظامی افراتی ارتش شوروی، از لحاظ صرفاً نظامی ، جنگ دوم جهانی نسبت به جنگ اول از خشونت کمتری برخوردار بود (۱۸) ». این گفته به معنای فراموش کردن این حقیقت است که اتحاد شوروی به تنهایی بیش از نیمی از مجموع کشته های جنگ دوم جهانی را بین سال های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ متحمل شد ، از جمله به این دلیل که رایش سوم ، علاوه بر نقشه ریشه کن کردن یهودی ها، برنامه امحای دسته جمعی ۳۰ تا ۵۰ میلیون اسلاو را نیز در سر می پروراند. (۱۹). «ورماخت» ، جولانگاه پان ژرمانیست ها که به شدت « نازی زده » بود روس ها را « آسیائی های مستحق تحقیر مطلق » می انگاشت و مسبب اصلی کشتار آنها بود : وحشی گری ضد اسلاو ، ضد یهودی و ضد بلشویک آنها باعث شد شوروی نتواند از قوانین جنگی مربوط به کنوانسیون لاهه (۱۹۰۷) بهره جوید، این وحشیگری که در دادگاه نورنبرگ (۱۹۴۵) – ۱۹۴۶ عیان گردید ، و در غرب سالها مسکوت گذاشته شده بود ، اخیراً به یاری نمایشگاه های سیار در المان (۲۰) مجدداً یاد آوری می شود.

دستورات «ورماخت» بیانگر شدت نفرت آنهاست : در بخشنامه معروف به « کمیسر ها » ، به تاریخ ۸ جون ۱۹۴۱ ، اعدام کمیسر های سیاسی کمونیستی که به ارتش سرخ می پیوستند، صادر شد. در بخشنامه دستور داده شده بود « زندانی شان نکنید»، این حکم باعث شد حتی پس از پایان درگیری ها، ۶۰۰ هزار زندانی جنگی جابه جا اعدام شوند و در ماه جولای همانسال، حکم شامل «دشمنان غیر نظامی» نیز گردید ، حکم جنرال ریشنو در رابطه با « امحای نهائی سیستم «یهودی – بلشویکی» » در این چارچوب بود (۲۱). به این ترتیب ۳.۳ میلیون اسیر جنگی، یعنی دو سوم کل اسراء بین ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ قربانی « کشتار برنامه ریزی شده» گشتند، از تشنگی و گرسنگی (۸۰٪ آنها) ، بیماری تیفوس و کار برده وار تلف شدند. زندانیان «کمونیست سر موضع» که به اس. اس. ها تحویل داده می شدند به عنوان موش آزمایشگاه، نخستین قربانیان اتاق های گاز در کمپ زیکلون ب. در اردوگاه آشویتس، در دسامبر ۱۹۴۱ بودند. «ور مارخت» ، اس. اس. ها و پولیس المان، کارگزاران فعال تخریب شهری و کشتار یهودی و غیر یهودیان بودند. «ورماخت» به همراه گروه های Einstazgruppen اس. اس. عملیات « کشتار سیار» (رائول هیلبرگ) را سازمان دادند، از جمله این عملیات عملکرد گروه C در آبکند بابی یار ، در اواخر سپتامبر ۱۹۴۱، ده روز پس از ورود نیرو های نظامی المان به شهر کیف است (این عملیات ۳۴ هزار کشته بر جای گذاشت) : کشتاربی شماری که با کمک «نیرو های کمکی» پولندی، متعلق به کشور های بالتیک (لتونی و لیتوانی) و اوکراینی انجام شد و در کتاب سیاه ایلیا دنیورگ و واسیلی گروسمان به طرز تأثر برانگیزی وصف شده است. (۲۲)

اسلاو ها و یهودی ها (۱.۱ میلیون از ۳.۳ میلیون کشته) هزار هزار در قتل عام هائی چون کشتار در روستای اورادور سور گلان (روز ۱۰ جون ۱۹۴۴ این روستا در استان لیموزن فرانسه غارت و به آتش کشیده شد، اهالی اش کشته شدند و با خاک یک سان شد، تنها ۶ نفر جان سالم به در بردند ، م) و در اردوگاه ها جان سپردند. ۹۰۰ روز محاصره لنینگراد (از جولای ۱۹۴۱ تا جنوری ۱۹۴۳) بیش از یک میلیون کشته از مجموع ۵.۲ میلیون جمعیت شهر، بر جای گذاشت : بیش از ۶۰۰ هزار نفر در قحطی زمستان ۱۹۴۱-۱۹۴۲ تلف شدند. در مجموع « ۱۷۰۰ شهر، ۷۰ هزار روستا، ۳۲ هزار کارخانه صنعتی با خاک یکسان شدند ». یک میلیون Ostarbeiter (کارگر شرقی) به غرب منتقل شدند که یا از خستگی و فشار کار و یا از بد رفتاری اس. اس. ها و « Kapos » (زندانیان خود فروخته در خدمت المانها) ، در اردو گاه ها ، معادن و کارخانجات متعلق به شرکتهای المانی و یا خارجی ، مثل کارخانه فورد که کامیون های ۳ تنی در جبهه شرق تولید می کرد ، کشته شدند.

از همان ۸ می ۱۹۴۵، شوروی ضعیف شده، « اتحاد بزرگی » را که مردمش، چه نظامی و چه غیر نظامی با دلآوری و به قیمت سنگین با پیروزی در جنگ ، به انگلیس ها و امریکائی ها تحمیل کرده بودند، از دست داده بود. سیاست «سد راه شدن » Containment (بنیان نظریه ترومن پس از جنگ ، برای مقابله با گسترش نفوذ شوروی ، م) در چارچوب « جنگ سرد » به رهبری واشنگتن، اینک با سیاست « کمر بند امنیتی » برآمده از نخستین جنگ سرد که توسط لندن و پاریس از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ علیه شوروی رهبری شده بود ، هم راستا می گردید...

یادداشت ها:

- ۱) ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸ از کمینفرم تا «ضربه پراگ»، « آیا غرب از شوروی و کمونیسم می ترسید؟ » تاریخ و جغرافیا پاریس شماره ۳۲۴ اگست سپتمبر ۱۹۸۹ ص ۲۱۹ تا ۲۴۳
- ۲) **دیانا پینتو** ، « امریکا در کتاب های تاریخ و جغرافی سال آخر دبیرستان های فرانسه » تاریخ و جغرافیا پاریس شماره ۳۰۳ مارچ ۱۹۸۵ ص ۶۱۱ تا ۶۲۰ و مقدمه کتاب « شوروی و ریشه جنگ دوم جهانی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ » ، نوشته ژوفری روبرتز، سنت مارتن پرس، نیویورک ۱۹۹۵.
- ۳) همان کتاب « شوروی و ریشه جنگ دوم جهانی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ » ، نوشته ژوفری روبرتز، سنت مارتن پرس، نیویورک ۱۹۹۵، ص ۹۵ تا ۱۰۵ و مقاله « ناگفته های پیمان شوروی و المان » لوموند دیپلوماتیک جولای ۱۹۹۷.
- ۴) منابع مورد اشاره متعلق به آرشیف های وزارت امور خارجه یا نیروی زمینی فرانسه می باشند و یا از آرشیف های منتشر شده المان، انگلستان و امریکا استخراج شده اند. در مورد کتابهای متعددی که نویسنده در این مقاله به آنها اشاره می کند و زیاد در فرانسه شناخته شده نیستند، علاقه مندان فهرست کامل آنها را در آدرس زیر می یابند.
<http://www.monde-diplomatique.fr/2...>
- ۵) گالیسی در طول تاریخ دست به دست گشته است و به ترتیب متعلق به روس ها ، مغول ها، پولندی ها، لیتوانی ها، اتریشی ها و باز روس ها و پولندی ها بوده است. در سال ۱۹۱۹، **لرد کروژن** ، گالیسی شرقی را به روسیه داد.
- ۶) **وینستون چرچیل** ، خاطرات ، جلد اول ، The gathering storm Houghton Mifflin Company سال ۱۹۴۸ ص ۳۴۶
- ۷) نامه **گی دو لا شامبر** ، وزیر نیروی هوایی، مسکو ۲۹ اگست ۱۹۳۹
- ۸) **میکائیل جی کارلی** ، ۱۹۳۹ ، اتحادی نا فرجام و شروع جنگ دوم جهانی، **ایوان دی**، شیکاگو ، ۲۰۰۰ ، ص ۲۵۶ تا ۲۵۷
- ۹) نامه ۷۷۱ **شارل کورین** ، لندن ۲۸ اکتوبر ۱۹۳۹ ، ارشیف وزارت امور خارجه فرانسه
- ۱۰) **داو لوین** ، درسهائی از دو واقعه، یهودیان اروپای شرقی ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ ، انتشارات سازمان یهودیان، فیلادلفیا و اورشلیم ۱۹۹۵
- ۱۱) کتاب های ژوفری روبرتز و **گابریل گوردیستکی** که به آنها اشاره شد را مطالعه کنید به همراه کتاب **پرنارد بایرلین**، مسکو ، پاریس و برلین ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ ، انتشارات تاینده پاریس ۲۰۰۳. کمونیست آزادیخواه **مارگارت بوپر نومن** در خاطراتش شوروی را متهم کرد که مبارزین ضد فاشیست المان را به گشتاپو تحویل داد.
- ۱۲) **شارل هیگام** ، مروده با دشمن ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۹ **دولاکرت پرس** ، نیویورک ۱۹۸۳ و صاحبان صنایع و بانکداران فرانسه در دوران اشغال ، **ارمان کولن** ، پاریس ۱۹۹۹
- ۱۳) ژوفری روبرتز کتاب « شوروی و ریشه جنگ دوم جهانی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ » ص ۱۲۲ تا ۱۳۴ و ۱۳۹

۱۴) نمایندگی فرانسه در مقابل کمیسیون المانی آشتی، ویسبادن ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱، چاپخانه ملی، پاریس جلد ۴ ص ۶۴۸ تا ۶۴۹

۱۵) این پاکسازی ها به واقع به شدت ارتش سرخ را تضعیف کرد

۱۶) گابریل کالکو، سیاست جنگ، راندم هوس، نیویورک ۱۹۶۹ فصل ۱۳ و ۱۴

۱۷) پیتر لاگرو، خشونت جنگ ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵، کمپلکس، بروکسل ۲۰۰۲ ص ۳۲۲

۱۸) همانجا ص ۳۳۳

۱۹) گوتز آلی و سوزان هیم، Vordenker der Vernichtung, Hoffman unde campe Hamburg, ۱۹۹۱، و خلاصه آن توسط دمینیگ ویدال، به نام تاریخ نگاران المان شوا [شوروی] را باز خوانی می کنند، کمپلکس، بروکسل ۲۰۰۲، ص ۶۳ تا ۱۰۰

۲۰) ادموند هوسن درک هیتلر و شوا [شوروی]، انتشارات پوف، پاریس ۲۰۰۰ ص ۲۳۹ و ۲۵۳

۲۱) اوامر بارتف، نیرو های المان، مک میلان، لندن ۱۹۸۵ و ارتش هیتلر، هاشت پلوریل ۱۹۹۹ و تام بوئر، چشم های بسته در مقابل کشتار، آندره دوتش، لندن ۱۹۸۱

۲۲) آکت سود، آرل ۱۹۹۵

[<http://ir.mondediplo.com/article621.html%5B/embed>]

منبع ما تارنمای آینده ما

ورماخت= ارتش المان